

دکتر رابرت ونوی ، پادشاهان، سخنرانی ۱۰

دکتر رابرت ونوی ، دکتر پری فیلیس، تد هیلدبرانت، ۲۰۱۲ ©

پیامبری از یهودا، هشدار اخیا ، سلسله بعشا ، بررسی عمری و اخاب

پیامبری از یهودا – اول پادشاهان ۱۳ –

ما در کتاب اول پادشاهان، باب ۱۳ بودیم. به آن فصل نگاه کردیم که مرد خدا از یهودا به سمت شمال به بیت‌ئیل می‌آید و علیه قربانگاه یربعام نبوت می‌کند، و در میان چیزهای دیگر، یک نبوت بلندمدت ارائه می‌دهد که پادشاهی به نام یوشیا سرانجام استخوان‌های آن پیامبران و کاهنان دروغین را بر روی آن قربانگاه خواهد سوزاند. و سپس برخی پیش‌بینی‌های کوتاه‌مدت نیز وجود داشت که به وقوع پیوستند و پیش‌بینی بلندمدت را تأیید کردند. بیایید به بخش «د»، «هشدار اخیا ، اول پادشاهان ۱۴: ۱-۲۰» برویم.

بسیار خوب، سوال مربوط به چیزی است که دفعه قبل به آن پرداختیم. سوال این است: این مرد خدا از یهودا توسط پیامبر پیر در پادشاهی شمالی فریب می‌خورد، و چگونه می‌توانیم آنچه را که در آنجا اتفاق می‌افتد توضیح دهیم؟ به نظر من پیامبر پیر در شمال یک پیامبر واقعی بود. او درباره کاری که این مرد خدا از یهودا در مورد مقابله با یربعام در آن قربانگاه انجام داده بود، شنیده بود. فکر می‌کنم او با کاری که او انجام داده بود، همدردی می‌کرد. و به نظر می‌رسد که او آرزو داشت با این مرد، این مرد خداترس از جنوب، معاشرت داشته باشد. او احتمالاً منزوی بود و ارتباط زیادی با دیگر مؤمنان مؤمن در آنجا نداشت. برای انجام این کار، دروغ می‌گوید. به نظر من از روی منفعت شخصی است. البته، وقتی او دروغ می‌گفت، وظیفه یک پیامبر واقعی را انجام نمی‌داد. به همین دلیل است که من ترجیح می‌دهم از نبوت به عنوان یک وظیفه صحبت کنم نه یک منصب. به نظر من نبوت زمانی است که خداوند کلام خود را در دهان فردی قرار می‌دهد تا کلماتی که او می‌گوید، کلمات خدا باشند. اما این بدان معنا نیست که هر بار که دهانشان را باز می‌کنند، در حال انجام وظیفه‌ی پیامبری هستند. این پیر مرد، با اینکه آن کار را انجام داده بود و به عنوان پیامبر شناخته می‌شد، در این مورد خاص گناه می‌کند و کاری را انجام داده که بدیهی است نباید انجام می‌داد.

از سوی دیگر، مرد خدا از یهودا، مستقیماً از جانب خداوند فرمان یافته بود که از همان راه برنگردد، با هیچ‌کس آنجا نان نخورد و آب ننوشد، اما وقتی این پیر مرد به او گفت که وحی‌ای دریافت کرده است، به حرفش گوش داد. او به پیامبر پیر گوش داد، هر چند که با وحی قبلی که دریافت کرده بود، در تضاد بود. او نباید به حرف او گوش می‌داد، زیرا خدا با خودش تناقض ندارد. خدا به یک نفر یک چیز و به نفر دیگر چیز دیگری نمی‌گوید. بنابراین فکر می‌کنم هر دوی این مردان مقصر بودند.

حالا، مرد خدا از یهودا که از کلام خدا نافرمانی کرد، به خاطر آن قضاوت شد. سپس پیامبر پیر وقتی می‌گوید: «این اتفاقی است که برای تو خواهد افتاد: تو با پدرانت خواهی خوابیدی» نقش یک پیامبر واقعی را ایفا

می‌کند. و او توسط شیر مورد حمله قرار گرفت و کشته شد. بنابراین در آن مرحله او دوباره نقش یک پیامبر واقعی را ایفا می‌کند. اما وقتی به او دروغ گفت، مطمئناً کار بسیار شرورانه‌ای بود که انجام داد. این یک عمل گناه‌آلود بود. شما می‌توانید یک پیامبر واقعی باشید اما مرد خوبی نباشید. معمولاً یک پیامبر یک شخص خدا ترس است، اما می‌توانید یک پیامبر واقعی و یک مرد بد باشید. این شخص این را نشان می‌دهد. بلعام یک پیشگوی بت‌پرست بود، اما او یک پیامبر واقعی بود زیرا خداوند سخنان خود را در دهان او گذاشت. او می‌خواست اسرائیل را نفرین کند اما نتوانست. در عوض، اسرائیل را برکت داد. من فکر می‌کنم مواردی از این دست استثنا هستند، اما فکر می‌کنم مهم است که شما این تمایز را درک کنید که یک پیامبر همیشه در هر چیزی که می‌گوید پیامبر نیست. او می‌تواند اشتباه بگوید. بنابراین شما یک **وظیفه پیشگویی انجام می‌دهید**، و من فکر می‌کنم این روش بهتری برای صحبت در مورد آنچه اتفاق می‌افتد است.

شما ناتان را در نظر بگیرید وقتی داوود از او پرسید: «آیا باید معبدی بسازم، خانه‌ای برای خداوند بسازم؟» «و ناتان می‌گوید:» برو و این کار را بکن؛ خداوند تو را برکت دهد.» اما می‌بینید که این حرف خودش بود. این حرف خدا نبود زیرا خداوند آن شب نزد او آمد و گفت: «برگرد و به داوود بگو: تو قرار نیست برای من خانه‌ای بسازی. من برای تو خانه‌ای می‌سازم.» - به معنای یک سلسله. بنابراین ناتان اشتباه کرد. او وقتی داوود از او خواست که به عنوان یک پیامبر صحبت کند، صحبت کرد. او به عنوان یک انسان صحبت کرد. وقتی کلام خداوند به او رسید، مجبور شد برگردد و خودش را اصلاح کند.

این به رسمیت شناختن کلام خداست که از طریق یک پیامبر بیان الیشع و جوانان و خرس‌های طعن‌زنان می‌شود، و اگر قرار است آن پیامبر مورد تمسخر قرار گیرد، پس این یک چیز شخصی نیست؛ این یک چیز اداری است. در مورد الیشع، فکر می‌کنم آنها تشخیص دادند که او جانشین الیاس است، و اگرچه او را به خاطر طاسی‌اش مسخره می‌کردند، بی‌احترامی آنها فراتر از این به وظیفه و مقام او رفت. آیه دوم از دوم پادشاهان از آنجا الیشع به بیت‌ئیل رفت. هنگامی که او در جاده‌ها راه می‌رفت، جوانان از شهر بیرون آمدند و او را « ۲:۲۳: مسخره کردند و گفتند:» برو بالا، ای طاس «. آنها گفتند:» برو بالا «! او برگشت و به نام خداوند آنها را نفرین کرد. گذاشتم این است: NIV و دو خرس آمدند و ۴۲ نفر از جوانان را دریدند «نظری که من در کتاب مقدس مطالعه الیشع نفرینی مشابه نفرین عهد لاویان ۲۱:۲۶-۲۲ اعلام کرد.» نتیجه هشدار بود در مورد داوری که در « صورت ادامه نافرمانی و ارتداد بر کل ملت نازل می‌شد.

بنابراین، اولین اعمال الیشع نشانگر خدمت او بود که پس از برکات عهد خدا که شامل حال کسانی می‌شد که به او روی می‌آوردند، به سراغشان می‌آمد. می‌بینید که شفای آب در اریحا وجود داشت که پاسخ یکی از آن سوالات بود. اولین عمل او، آغاز خدمتش، نشانگر برکاتی بود که نصیب کسانی می‌شد که به او روی می‌آوردند، زیرا نفرین‌های عهد بر کسانی که از او روی برمی‌گرداندند، نازل می‌شد. بنابراین به نظر من نوعی نمادگرایی در

رابطه یا نگرشی که می‌توان گفت، در مورد آن جوانانی که علیه الیشع بودند و نگرش ملت نسبت به خداوند وجود دارد. در آن عمل، فقط یک انتقام شخصی، انتقام گرفتن از کسی که او را مسخره می‌کرد، نیست. اهمیت آن در مقام او منعکس شده است. اما همچنین منعکس کننده نگرش ملت نسبت به خداوند است، زیرا مطمئناً نگرش نسبت به الیشع شامل آن نگرش نسبت به خداوند بود، زیرا او پیامبر خداوند بود. متن این موضوع را باز می‌گذارد؛ نمی‌گویند که آنها کشته شدند. من مطمئن نیستم کلمه عبری پشت آن چیست. می‌توانم یادداشتی از بررسی آن بردارم. و سعی کنم هفته آینده به خاطر بسپارم تا در مورد آن نظر بدهم. این دوم پادشاهان ۲:۲۴ است

د. هشدار

اخیا، اول پادشاهان ۱۴ برگردیم. همان پیامبری که به اخیا به یربعام - اول پادشاهان ۱۴ بیاید به هشدار یربعام گفته بود که به او پادشاهی داده خواهد شد، اکنون اعلام می‌کند که از او گرفته خواهد شد. این در آیات ۷ و بعد از فصل ۱۴ آمده است. خداوند به اخیا می‌گوید: «برو به یربعام بگو که خداوند، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: من تو را از میان مردم برافراشتم و تو را رهبر قوم خود اسرائیل قرار دادم. من پادشاهی را از خاندان داوود گرفتم و به تو دادم، اما تو مانند بندهام داوود نبودی که از فرامین من پیروی کرد و با تمام وجود از من پیروی نمود و فقط آنچه را که در نظر من درست بود، انجام داد. تو از همه کسانی که پیش از تو زندگی می‌کردند، بدتر عمل کردی. تو برای خود خدایان دیگر، بت‌های فلزی ساختی. تو مرا خشمگین کردی و مرا پشت سر خود انداختی. به همین دلیل، من بلا را بر خاندان یربعام نازل خواهم کرد. من هر مرد باقی‌مانده در اسرائیل، برده یا آزاد را از یربعام خواهم برید. من خاندان یربعام را خواهم سوزاند، همانطور که کسی سرگین را می‌سوزاند تا زمانی که همه از بین برود. سگ‌ها کسانی را که از یربعام هستند و در شهر می‌میرند، خواهند خورد و پرندگان.» «هوا از کسانی که در صحرا می‌میرند، تغذیه خواهند کرد. خداوند فرموده است

بنابراین، آن پیام داوری توسط اخیا به یربعام داده می‌شود. همانطور که به یاد دارید، صحنه، پرسش یربعام از ایلیا در مورد پسر بیمارش است. او همسرش را با لباس مبدل می‌فرستد و با این کار ایلیا را فریب نمی‌دهد. اما به او گفته می‌شود که پسر خواهد مرد. و این را در آیه ۱۲ می‌بینید، جایی که می‌گوید: «اما تو، به خانه برگرد. وقتی پا به شهر خود بگذاری، پسر خواهد مرد.» فکر می‌کنم جالب است که شما بازتابی از آنچه اغلب «دعوی عهد» نامیده می‌شود، دریافت می‌کنید. فکر می‌کنم بازتابی از آن دعوی عهد و داوری که اخیا اعلام می‌کند، دریافت می‌کنید. متوجه می‌شوید که در آیات ۷ و ۸ اخیا اعمال مهربانانه خداوند را بازگو می‌کند: «من تو را از میان مردم برافراشتم و تو را رهبر قوم خود اسرائیل قرار دادم. و پادشاهی را از خاندان داوود گرفتم و به تو دادم.»

بنابراین آن دسته از شما که با این قیاس بین معاهدات هیتی و مفاد عهد کتاب مقدس آشنا هستید، معاهدات هیتی با آن مقدمه تاریخی آغاز می‌شوند. و مفاد عهد کتاب مقدس با اعمال لطف‌آمیز خداوند نیز همینطور است:

من خداوندی هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این و این و این را انجام دهید «به» طوری که وقتی اسرائیل از عهد روی برمی‌گرداند و پیامبری برای بازگرداندن اسرائیل به عهد فرستاده می‌شود، اغلب در کتب نبوی (البته این در یک کتاب نبوی نیست، بلکه یک پیامبر صحبت می‌کند (خواهید یافت که پیامبران از نوعی شکل استفاده می‌کنند که منعکس کننده آن شکل عهد است. آنها ابتدا اعمال لطف‌آمیز خداوند را بازگو می‌کنند»: این کاری است که من انجام داده‌ام، اما این کاری است که شما انجام داده‌اید. من وفادار و مهربان بوده‌ام، اما شما روی گردانده و نافرمانی کرده‌اید «و سپس حکم را اعلام می‌کند. بنابراین می‌بینید که در آیات ۷ و ۸ الف اعمال لطف‌آمیز خداوند را دارید. و در آیات ۸ ب و ۹ این کیفرخواست را دارید»: اما تو مانند بنده من داوود نبودی. تو از همه کسانی که پیش از تو بودند، بدتر عمل کردی. تو خدایان دیگری برای خود ساختی «و سپس عنصر سوم جمله‌ای است که در اول پادشاهان ۱۴، آیه ۱۰ و بعد از آن آمده است»: به همین دلیل، این کاری است که من خواهم کرد «بنابراین فکر می‌کنم شما بازتابی از آن را در قالب پیامی که اخیا آورده است، دریافت می‌کنید. بسیار خوب، آن «د» «هشدار

ه «در برگه شما این است»: سلطنت « اخیا به یربعام «بود. ه. سلطنت ناداب - اول پادشاهان ۲۵: ۱۵-۲۸ ناداب، اول پادشاهان ۲۵: ۱۵-۲۸. «در فصل ۱۴ و اوایل فصل ۱۵، شما به یهودا و رحبعام برمی‌گردید. اما سپس در ۲۵: ۱۵ می‌خوانید»: ناداب پسر یربعام در سال دوم سلطنت آسا، پادشاه یهودا، پادشاه اسرائیل شد. او دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد «ناداب فقط دو سال سلطنت کرد. شما فقط این چهار آیه را دارید که در مورد او صحبت می‌کنند، آیات ۲۵-۲۸. او واقعاً پادشاه مهمی نیست و در چیزی که می‌توان آن را شورش دربار نامید، کشته شده است. در آیه ۲۷ می‌خوانید «: بعشا، پسر اخیا از خاندان ایساکار، علیه او توطئه کرد و او را در جیتون، شهری فلسطینی، در حالی که ناداب و تمام اسرائیل آن را محاصره کرده بودند، کشت. بعشا در سال سوم سلطنت آسا، «پادشاه یهودا، ناداب را کشت و جانشین او شد

۲. سلسله بعشا

الف. جانشینی

بنابراین به مورد «۲»، «سلسله بعشا «، می‌رسیم و من چندین نکته فرعی در آنجا دارم». الف «به معنای بعشا جانشینی او «است. من قصد ندارم زمان زیادی را صرف این سلسله بعشا کنم، اما جانشینی او در اول پادشاهان «و سپس ۳۳ و ۳۴ آمده است. همانطور که می‌دانیم، بعشا ناداب، پسر یربعام، را کشت. سپس تمام ۳۰-۲۷: ۱۵ خاندان یربعام را کشت و پیشگویی ایلیا مبنی بر نابودی خاندان یربعام را محقق ساخت. بنابراین در آیه ۲۹ می‌خوانید»: او کسی را برای یربعام باقی نگذاشت؛ او همه را هلاک کرد، طبق کلام خداوند که به واسطه بنده‌اش «اخیای شیلونی گفته شده بود - به دلیل گناهان یربعام

ب. جنگ‌های بعشا علیه یهودا - اول پادشاهان ۱۵:۳۲

بسیار خوب، «ب» «می‌شود»: جنگ‌های او علیه یهودا، اول پادشاهان ۱۵:۳۲ «ما همین الان این جمله کوتاه را داشتیم»: بین آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام دوران سلطنتشان جنگ بود «حالا وقتی درباره حکومت آسا در جنوب می‌خوانید، بیشتر در مورد آن می‌خوانیم. بعشا با آسا در جنوب جنگید. دلیل این خصومت، تلاش برای جلوگیری از رفتن شمالی‌ها به جنوب برای عبادت بود. یربعام در آنجا قربانگاه‌ها را ساخت. او نگران این موضوع بود و با به تخت نشستن بعشا، هنوز هم نگران این موضوع است. همانطور که هفته گذشته بحث کردیم، وقتی بعشا به جنوب حمله می‌کند، بعشا آسا را تحریک می‌کند تا با بنهدد دمشقی در سوریه متحد شود. سپس بعشا مجبور شد فشاری را که بر جنوب وارد می‌کرد، متوقف کند. بسیار خوب، پس اینها جنگ‌های او علیه یهودا بودند.

ج. «ب» «پیشگویی پُهو، اول پادشاهان ۱۶: ۷-۱». «حال، پُهو در اینجا» ج. پیشگویی پُهو - اول پادشاهان ۱۶: ۷-۱ پُهو پسر حنانی «نامیده می‌شود. این همان پُهوپی نیست که بعدها پادشاه شد. اما این پُهو یک پیامبر بود و به بعشا گفت که خانه‌اش درست مانند خانه‌ی یربعام ویران خواهد شد. در آیه ۳ می‌خوانید که خداوند از طریق پُهو می‌گوید: «من بعشا و خانه‌اش را نابود خواهم کرد. خانه‌ی تو را مانند خانه‌ی یربعام پسر نباط خواهم ساخت. سگ‌ها کسانی را که از بعشا هستند و در شهر می‌میرند، خواهند خورد و پرنندگان هوا از کسانی که در صحرا می‌میرند، تغذیه خواهند کرد».

د. سلطنت ایله - اول پادشاهان ۱۶: ۸

د «عبارت است از»: سلطنت ایله، اول پادشاهان ۱۶، آیه ۸ و بعد از آن «او پسر بعشا بود و باز هم، پادشاه مهمی نبود. او فقط دو سال سلطنت کرد. در پایان آیه ۸ می‌خوانید: «ایله پسر بعشا پادشاه اسرائیل شد و دو سال در ترصه سلطنت کرد».

سپس به انقلاب دیگری می‌رسیم که «ه» «است»، «غصب زمري، اول پادشاهان ۱۶: ۹-۱۳». «زمري، یکی از مقامات ایله، علیه او توطئه کرد. و در باب ۱۰ می‌خوانید: «زمري وارد شد، او را زد و کشت،... سپس به جای او پادشاه شد». بنابراین زمري یکی از مقامات ایله بود. او علیه او توطئه می‌کند. او را می‌کشد و سپس همان کاری را می‌کند که بعشا انجام داده بود. او تمام خاندان بعشا را می‌کشد. و شما این را در آیه ۱۱ می‌خوانید: او تمام خانواده بعشا را کشت. او حتی یک مرد را، چه خویشاوند و چه دوست، زنده نگذاشت «با این حال، سلطنت زمري بسیار کوتاه بود. او هفت روز سلطنت کرد. شما در آیه ۱۵ می‌خوانید: «زمري هفت روز در ترصه سلطنت کرد». و سپس خودش را کشت. در آیه ۱۸ می‌خوانید، وقتی زمري به سمت ترصه، جایی که زمري در آن بود، لشکرکشی می‌کند، در آیه ۱۷ می‌خوانید: «زمري و تمام بنی اسرائیل با او از جبتون عقب‌نشینی

کردند و ترصه را محاصره کردند. وقتی زمري دید که شهر گرفته شده است، به قلعه کاخ سلطنتی رفت و کاخ را در اطراف خود آتش زد. پس او به دلیل گناهانی که مرتکب شده بود، مُرد، زیرا در نظر خداوند پلید بود و در «راه‌های یربعام گام می‌زد».

و سپس «ف» در برگه شما این است: «فترت، چهار سال. «به نظر می‌رسد که پس از ف. فترت، چهار سال مرگ زمري، به نظر می‌رسد که زمانی بین عمری و تبنی برای سلطنت مبارزه وجود داشته است. به نظر می‌رسد که چهار سال طول کشیده تا عمری سرانجام پیروز شود و قدرت را به اندازه کافی تثبیت کند تا به عنوان پادشاه و حاکم اعلام شود. دلیل اینکه این را می‌گویم این است که اگر به اول پادشاهان ۱۵:۱۶ نگاه کنید، در آنجا می‌خوانید: «در بیست و هفتمین سال آسا، پادشاه یهودا، زمري هفت روز در ترصه سلطنت کرد.» و سپس زمري خودکشی می‌کند. اما شما آن را با ۲۳:۱۶ مقایسه می‌کنید که در آن عمری پادشاه می‌شود و می‌خوانید: «در سی و یکمین سال آسا، پادشاه یهودا، عمری پادشاه اسرائیل شد. او ۱۲ سال سلطنت کرد.» شش سال از این مدت در ترصه؛ این آیه ۲۳ است. بنابراین این سی و یکمین سال در مقایسه با بیست و هفتمین سال آسا است. بنابراین به نظر می‌رسد که یک دوره چهار ساله وجود دارد که در آن بین عمری و تبنی کشمکش وجود دارد. در آیه ۲۱، «قوم اسرائیل به دو دسته تقسیم شدند: نیمی از تبنی برای پادشاهی حمایت می‌کردند، نیمی دیگر از عمری. اما پیروان عمری قوی‌تر از پیروان تبنی بودند. بنابراین تبنی مرد و عمری پادشاه شد.» او رسماً در سی و یکمین سال سلطنت آسا سلطنت خود را آغاز کرد. بنابراین به نظر می‌رسد که یک دوره واقعاً طولانی از بی‌ثباتی و عدم اطمینان در مورد اینکه چه کسی واقعاً پیروز می‌شود و پادشاه می‌شود، وجود دارد.

د. سلسله عمری

خود عمری – اول پادشاهان ۱۵:۱۶-۲۸. ۱.

الف. جانیشینی – اول پادشاهان ۲۱:۱۶-۲۲ ب. پایتخت جدید او

خب، این ما را به «د» می‌رساند. آن دو سلسله اول اسرائیل بودند. د «یعنی» سلسله عمری. «و» ۱ «»
زیر «د» «یعنی» خود عمری، اول پادشاهان ۱۵:۱۶-۲۸. «من سه نکته فرعی در آنجا داشتم، اول این است: جانیشینی، اول پادشاهان ۲۱:۱۶، ۲۲. «ما قبلاً به آن نگاه کرده‌ایم. شما در آیات ۲۱ و ۲۲ در مورد آن نزاع بین عمری و تبنی خوانده‌اید، و سپس در واقع در آیه ۲۳ خوانده‌اید که او پادشاه می‌شود. شما خوانده‌اید که او ۱۲ سال سلطنت کرد، شش سال از آن در ترصه، به این معنی که او شش سال در سامره سلطنت کرد.» د «در برگه شما این است: پایتخت جدید او. «شما آیه ۲۴ را خوانده‌اید: او تپه سامره را از شمر به دو وزنه نقره خرید و شهری بر روی تپه ساخت و آن را سامره نامید به نام شمر، مالک سابق تپه.» عمری یک حاکم مهم است. او مکانی را

انتخاب می‌کند که از نظر استراتژیکی موقعیت خوبی داشته باشد. این مکان به خوبی انتخاب شده بود، بر روی تپه‌ای قرار داشت، دفاع از آن آسان بود و در مرکز قلمرو پادشاهی شمالی قرار داشت و او در آنجا یک پایتخت جدید تأسیس کرد. سامره از آن زمان تا زمان اسارت در سال ۷۲۲ قبل از میلاد، پایتخت پادشاهی شمالی باقی ماند. این شهر به سرعت حتی از اورشلیم بزرگتر شد و به مهمترین شهر فلسطین تبدیل شد. وقتی آشوریان سرانجام آمدند و به پادشاهی شمالی حمله کردند، سامره توانست به مدت سه سال مقاومت کند. آنها آن شهر را که تصرف آن دشوار بود محاصره کردند و توانستند مقاومت کنند تا اینکه در نهایت مجبور به تسلیم شدند. اما عمری پایتخت جدیدی تأسیس می‌کند.

به معنای "دولتمردی اوست." این در طرح کلی شماسست. چیز زیادی در مورد آن گفته نشده "C" ج. دولتمردی او است، اما ظاهراً او با یهودا دوستی برقرار کرد. ما در مورد جنگ بین پادشاهی‌های شمالی و جنوبی در زمان عمری چیزی نمی‌خوانیم. در آنجا هیچ اشاره‌ای به درگیری وجود ندارد. به نظر می‌رسد که او با برخی از ملت‌های اطراف پیمان اتحاد بسته است، و این در مورد فنیقی‌ها واضح است زیرا پسرش اخاب با ایزابل که دختر پادشاه صور بود ازدواج کرد. شما این را در اول پادشاهان ۱۶، آیه ۳۱، در زیر نظرات مربوط به اخاب می‌خوانید که می‌گوید: «او با ایزابل، دختر اتبعل، پادشاه صیدونیان، ازدواج کرد و شروع به خدمت به بعل و پرستش او کرد.» (اما بدون شک این یک اتحاد زناشویی بود که بین عمری و اتبعل، پادشاه صیدونیان

منعقد شد. د. اهمیت

بسیار خوب، «د» «یعنی» اهمیت او. «در کتاب اول پادشاهان چیز زیادی در مورد او گفته نشده است. شما عمری فقط آیات ۲۳ تا ۲۸، شش آیه، را دارید. اما نکته جالب این است که در اسناد آشوری، اسرائیل تا سال ۷۳۳ توسط تیگلت پیلسر سوم به عنوان «سرزمین عمری» شناخته می‌شود. بنابراین این ۷۳۳ قبل از میلاد، ۱۵۰ سال بعد است. عمری حدود ۸۸۰ قبل از میلاد خواهد بود. در سال ۷۳۳ قبل از میلاد، تیگلت پیلسر سوم، با اشاره به اسرائیل، از آن به عنوان «سرزمین عمری» یاد می‌کند. شلمنصر سوم، بیهو، «پسر عمری» «را صدا می‌زند. بیهو در مقابل حاکم آشوری که خراج می‌دهد زانو زده است، اما شلمنصر، بیهو را «پسر عمری» «می‌نامد، که جالب است زیرا او واقعاً پسر عمری نبود. در واقع، بیهو کسی بود که سلسله عمری یا نسل اخاب را منقرض کرد. اما می‌بینید که این نام برای آشوریان مهم بود، زیرا از تمام جزئیات سلسله سلطنتی در اسرائیل بی‌اطلاع بودند. او فقط به عنوان پسر عمری شناخته می‌شود زیرا در سامره بر تخت سلطنت نشسته است. و همچنین پادشاه می‌شما از موآب بر روی سنگ موآبی می‌گوید که «عمری، پادشاه اسرائیل، سال‌ها موآب را تحقیر کرد و سرزمین مدبا را اشغال کرد.» «مدبا منطقه‌ای در شرق اریحا در ضلع شرقی رود اردن است. بنابراین از برخی از این اشارات خارج از کتاب مقدس، این ایده به دست می‌آید که عمری شخصیت نسبتاً مهمی بوده است، اگرچه متن

کتاب مقدس چیز زیادی در مورد او نمی‌گوید.

عمری قبلاً در این دوره در مورد این موضوع صحبت کردم و فکر می‌کنم دلیل اینکه متن کتاب مقدس به نمی‌پردازد این است که هدف نویسنده اول و دوم پادشاهان پرداختن به عوامل سیاسی و اقتصادی نیست. این مسائل مربوط به عهد و پیمان است - مسائل مربوط به وفاداری اسرائیل به خداوند که برای نویسنده از اهمیت بالایی برخوردار است. بنابراین، به جای پرداختن به عمری، او به اخاب، پسر عمری، می‌پردازد که پرستش بعل را از طریق ازدواجش با ایزابل معرفی کرد. شما تعدادی فصل کامل را به اخاب اختصاص می‌دهید، بسیار بیشتر از عمری. فکر می‌کنم می‌توانیم بگوییم که رابطه اخاب با عمری از این نظر شبیه رابطه سلیمان با داوود است: هر کدام پادشاهی را که پدرش تأسیس کرده بود به ارث بردند. می‌توان گفت سلیمان پس از آنکه داوود واقعاً پادشاهی را، بنا نهاد، به صحنه آمد. و اخاب پس از آنکه عمری پادشاهی مهمی را در شمال اسرائیل تأسیس کرد

به صحنه می‌آید. هر کدام پادشاهی را که پدرش تأسیس کرده بود به ارث بردند. ۲. اخاب -- اول پادشاهان ۱۶- بسیار خوب، این ما را به اخاب می‌رساند که شماره الف. شخصیت اخاب - اول پادشاهان ۲۹:۱۶-۳۴ ۲۲ در برگه شماست. در آنجا فصل‌های زیادی (باب‌های ۱۶-۲۲) به اخاب اختصاص داده شده است. متوجه «۲» شدید که من اینجا هم نکات فرعی زیادی دارم. خدمت ایلیا و الیشع، تا حد زیادی، در زمان اخاب می‌گنجد. حالا الیشع فراتر از آن به زمان پسران اخاب می‌رود. اما بیایید ابتدا به شخصیت اخاب نگاه کنیم، اول پادشاهان در سی و هشتمین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا، اخاب پسر عمری پادشاه اسرائیل شد و به مدت ۲۲ « ۳۴-۲۹:۱۶ سال در سامره بر اسرائیل سلطنت کرد. اخاب پسر عمری، در نظر خداوند از هر کس دیگری که پیش از او بود، پلیدتر بود. او نه تنها ارتکاب گناهان یربعام پسر نباط را ناچیز می‌دانست، بلکه با ایزابل دختر اتبعل، پادشاه صیدونیان، نیز ازدواج کرد و شروع به خدمت به بعل و پرستش او نمود. او در معبد بعل که در سامره ساخته بود، مذبحی برای بعل برپا کرد. اخاب همچنین یک بت اشهر ساخت و بیش از همه پادشاهان اسرائیل پیش از خود، خشم خداوند، خدای اسرائیل، را برانگیخت. در زمان اخاب، هیئیل از بیت‌ئیل، اریحا را بازسازی کرد. او پایه‌های آن را به قیمت جان پسر اولش ابیرام بنا کرد و دروازه‌های آن را به قیمت جان پسر کوچکش سجوی برپا نمود، مطابق کلام خداوند که به او گفته شده بود. یوشع پسر نون

بنابر این تا جایی که به شخصیت او مربوط می‌شود، او به عنوان کسی تصویر می‌شود که از هر پادشاه قبل از خود شرورتر عمل می‌کند. او نه تنها پرستش گوساله‌ی یربعام را ادامه داد - و این تقریباً به یک چیز پیش پا افتاده تبدیل می‌شود - بلکه بسیار فراتر از آن می‌رود و پرستش بعل را نیز بنیان می‌نهد. بنابراین واضح است که او نه تنها فرمان دوم، بلکه فرمان اول را نیز نقض می‌کند. او به خدایان دیگر خدمت می‌کرد

شما آن فهرست کارهایی را که او انجام داد دارید که با اشاره به بازسازی اریحا، آیه ۳۴، به پایان، اریحا

می‌رسد. اریحا از زمان فتح، چیزی که "شهر باز" نامیده می‌شود، باقی مانده بود. به یاد داشته باشید زمانی که بنی‌اسرائیل به کنعان آمدند، خداوند اریحا را به دست آنها داد، زیرا آنها در اطراف شهر راهپیمایی کردند و دیوارها فرو ریخت. آنها به دست خداوند نابود شدند. و یوشع در آن زمان هر کسی را که اریحا را بازسازی می‌کرد، نفرین کرد.

حالا فکر می‌کنم این موضوع اهمیت خاصی دارد. می‌توانید این سوال را بپرسید: «چرا اریحا قرار بود شهری باز باقی بماند؟» «به نظر من قصد خدا این بود که آن دیوارهای ویران شده، گواهی یا نمادی برای همه نسل‌های بعدی باشند که اسرائیل این سرزمین را از دست خداوند به عنوان هدیه‌ای از لطف او دریافت کرده است. این استراتژی نظامی یا قدرت نظامی آنها نبود که سرزمین کنعان را برای آنها به دست آورد. خداوند آن را به آنها داد. و آن ویرانه‌ها قرار بود بنای یادبودی باشند برای این واقعیت که آنها این سرزمین را از دست خدا به عنوان هدیه‌ای از لطف او دریافت کردند. بنابراین قرار بود شهری باز باقی بماند تا گواهی باشد بر این واقعیت که امنیت اسرائیل در استحکامات نظامی نهفته نبود. امنیت آنها در جای دیگری بود، در اطاعت از خداوند بود، و خداوند قول داد که از آنها محافظت خواهد کرد.

اما حالا پادشاهی در شمال بر تخت سلطنت نشسته که یک پادشاه واقعی عهد و پیمان نیست، و به آن شهر با دیوارهای ویرانش نگاه می‌کند، و در قضاوت او این یک نقطه ضعف است تا یک نقطه قوت. این یک نقطه ضعف است تا یک نماد وعده. بنابراین می‌خوانید که در زمان اخاب، هیل اریحا را بازسازی می‌کند و من فکر می‌کنم این را باید به عنوان تقویت آن، بازسازی دیوارها درک کرد. در این روایت از پایه‌گذاری و نصب دروازه‌های آن صحبت می‌شود. اما او این کار را به قیمت از دست دادن دو پسرش، طبق نفرین یوشع، انجام می‌دهد.

این به یوشع ۶:۲۶ برمی‌گردد. فصل ششم یوشع درباره تصرف اریحا می‌گوید و یوشع در آیه ۲۶ می‌گوید: «ملعون است در حضور خداوند، کسی که دست به بازسازی این شهر اریحا بزند. او به قیمت جان پسر نخست‌زاده‌اش پایه‌های آن را خواهد گذاشت و به قیمت جان کوچکترین فرزندش دروازه‌های آن را برپا خواهد کرد.» و شما فکر می‌کنید در تمام آن زمان، در زمان داوران، زمان شائول، زمان داوود تا زمان سلیمان، حتی با وجود تمام فعالیت‌های ساختمانی بزرگ سلیمان، اریحا شهری باز باقی ماند. بستگی دارد که زمان فتح را چگونه تعیین کنید، اما اگر آن را در سال ۱۴۴۶ قبل از میلاد قرار دهید، اکنون به ۸۰۰ یا پانصد یا ششصد سال می‌رسید. بنابراین برای مدت طولانی شهری بدون استحکامات باقی ماند. اما اکنون اخاب این را دوست ندارد. من فکر می‌کنم نگرش اخاب این است که او نه به خداوند، بلکه به استراتژی‌های نظامی، استحکامات و ارتش‌های خودش و غیره اعتماد دارد.

ب "به معنای "همسر او، اول پادشاهان ۱۶:۳۱" است. او با " ب. همسر اخاب، ایزابل - اول پادشاهان ۱۶:۳۱

ایزابل، دختر اتبعل، پادشاه صیدونیان، ازدواج کرد. صور و صیدون شهرهای تجاری دریایی پررونقی در سواحل فنیقیه بودند. این ازدواج احتمالاً در ارتباط با اتحادی بین اتبعل و عمری، پدر اخاب، ترتیب داده شده بود. همانطور که در روایات بعدی می‌خوانیم، ایزابل زنی بسیار با اراده و بی‌رحم از آب در می‌آید. او احتمالاً با این فکر که این مردم در مقایسه با صور و صیدون، مردمی عقب‌مانده و بی‌فرهنگ هستند و فکر می‌کرد دین آنها غیرقابل قبول است، به اسرائیل آمد. بنابراین او پرستش بعل را برقرار می‌کند و هسته ای متشکل از ۴۵۰ پیامبر بعل و ۴۰۰ پیامبر الهه اشیره را حفظ می‌کند. شما در اول پادشاهان ۱۸:۱۹ می‌خوانید: «مردم را از سراسر اسرائیل فرا بخوانید تا در کوه کرمل با من ملاقات کنند. ۴۵۰ پیامبر بعل و ۴۰۰ پیامبر اشیره را که بر سر سفره ایزابل غذا می‌خورند، بیاورید.» بنابراین او برای این ۸۵۰ پیامبر بت‌پرست که به پادشاهی شمالی وارد کرده بود، تدارک دید.

او همچنین نشان می‌دهد که ایده او از پادشاهی کاملاً در تضاد با ایده کتاب مقدس یا عهدی پادشاهی در مورد تاکستان نابوت است. به یاد داشته باشید که اخاب از اینکه نتوانست نابوت را متقاعد کند تا تاکستان خود را بفروشد، ناراضی بود و ایزابل وارد این ماجرا می‌شود و از سیستم قضایی سوءاستفاده می‌کند. او ترتیب می‌دهد تا شاهدان دروغین علیه نابوت شهادت دهند تا او سنگسار شود. سپس اموال را می‌گیرد و به اخاب می‌دهد. این همان حادثه است. البته، اخاب در این امر همدستی داشته و با آن همراه شده است و همین حادثه است که منجر به پیشگویی الیاس در مورد داوری بر خانه اخاب می‌شود. اما ایزابل مطمئناً این بار چهره‌ای برجسته در پادشاهی شمالی است و نقش فعالی در معرفی پرستش بت‌پرستان به پادشاهی شمالی داشته است. اول پادشاهان ۱۶:۳۲، او در معبدی که در سامره ساخته بود، مذبحی برای بعل برپا کرد و بت اشیره را ساخت و بیش از آنچه همه « ۳۳، «پادشاهان اسرائیل پیش از او کرده بودند، خشم یهوه، خدای اسرائیل، را برانگیخت

وقتی یربعام گوساله‌های طلایی را بنا نهاد، قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، به نظر می‌رسد اگرچه او هنوز فرمان دوم را نقض می‌کرد: «برای خود تمثال تراشیده نساز»، اما همچنان سعی می‌کرد خداوند را بپرستد، هرچند از طریق نادرست، اما هنوز هم خداوند بود. وقتی این کار را کرد، آن مرد خدا از یهودا او را به خاطر این کار سرزنش کرد. و بعشا، همانطور که به پرستش گوساله ادامه می‌داد، توسط یهوه، پسر حنانی، سرزنش شد. اما اکنون چیز جدیدی دارید: این فقط یک گوساله طلایی نیست. اکنون پرستش بعل است و توسط اخاب معرفی شده است.

خداوند با فرستادن ایلیا و الیشع با آن مخالفت می‌کند. بنابراین در اینجا به نوعی در قلب کتاب ایلیا و الیشع پادشاهان، در پایان کتاب اول پادشاهان و همپوشانی در بخش اول کتاب دوم پادشاهان، مطالب زیادی به خدمات ایلیا و الیشع اختصاص داده شده است. من فکر می‌کنم پرستش بعل بزرگترین بحران در زندگی مذهبی اسرائیل از زمان ورود به کنعان تا زمان مسیح بود. اگر در این مورد تأمل کنید، این یک بحران جدی برای اسرائیل است. آیا

ایمان واقعی در بین قوم خدا باقی خواهد ماند؟ بنابراین توجه زیادی به خدمات الیاس و الیشع در مواجهه با این مسئله می‌شود.

نکته جالب این است: شما همچنین در اینجا یکی از دوره‌های بزرگ معجزات و نشانه‌ها را دارید، یکی از بزرگترین دوره‌هایی که در هر کجای کتاب مقدس می‌توان یافت. به نظر می‌رسد که نشانه‌ها و عجایب معمولاً با نقاط عطف بزرگ در تاریخ رستگاری همراه هستند. اگر کمی در مورد آن تأمل کنید، فکر می‌کنم اساساً چهار دوره در تاریخ کتاب مقدس از معجزات بزرگ دارید. شما آن را در زمان خروج و فتح دارید. شما آنها را در اینجا در زمان الیاس و الیشع دارید. و سپس آنها را در طول زندگی مسیح و همچنین در روزهای اولیه کلیسا دارید. اینها نقاط عطف بزرگی در تاریخ رستگاری هستند، و سپس در آن دوره‌های حساس تاریخ رستگاری، معجزات فراوانی را شاهد خواهید بود.

خب، کاری که می‌خواهم اینجا انجام دهم این است که بحثمان در مورد آخاب را برای مدتی متوقف کنیم و به بحثی در مورد چیزی که گفته‌ام قرار است در موردش صحبت کنم، پردازیم و آن این است: چگونه می‌توانیم معنای این روایت‌ها را برای امروز بفهمیم؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان در مورد روایت‌های تاریخی عهد عتیق موعظه کرد؟ بیایید کمی استراحت کنیم و وقتی برگشتیم، می‌خواهم در ابتدا به این موضوع تا حدودی به صورت نظری‌تر پردازم و احتمالاً امشب همین کار را خواهیم کرد. سپس به برخی از این روایت‌های مربوط به خدمت الیاس نگاهی خواهیم انداخت، که در آن سعی خواهیم کرد از برخی از آن قسمت‌ها، آنچه را که در موردش صحبت کردیم، به صورت نظری‌تر نشان دهیم. چگونه می‌توانیم معنای این روایت‌ها را بفهمیم؟ پس بیایید 10 دقیقه استراحت کنیم و برگردیم و به آن پردازیم.

رونویسی توسط دانیل شفر
ویرایش اولیه توسط تد هیلدبرانت
ویرایش نهایی توسط دکتر پری فیلیپس
روایت مجدد توسط دکتر پری فیلیپس